

بسمه تعالی

## تعبد و تعقل

### وما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون

جن و انسان را نیافریدم مگر برای آن که مرا عبادت کنند

حمیدرضا آیت اللهی

#### چکیده:

آموزه های دینی، تعبد محض نسبت به باری تعالی را به ما فرمان می دهد. در حالی که برخی دیگر از آموزه ها به استفاده از عقل در درک بسیاری مسائل مخصوصا درک وظایف دینی سفارش می دهد. چگونه می توان با این که پای عقل و قضاوت های آن و ارزیابی های آن به میان آورده می شود، در عین حال به تعبد محض که غایت قصوای عالم است پایبند بود. در این نوشتار نشان داده می شود که در سه مرحله عقل باید حضور فعال داشته باشد و در سه مرحله تعبد محض حرف آخر را می زند.

بر اساس آیه فوق غایت قصوای عالم، بنده خداوند بودن است. اما باید در معنای بندگی تامل کنیم. عبد ظاهرا به معنای آن است که بدون چون و چرا هرچه مولا می گوید اطاعت کرده و انجام دهیم. ظاهرا هرگاه در انجام دستور مولا، خود را نیز صاحب فکر بدانیم و دستور او را با سبک سنگین کردن توسط فکر خودمان، متناسب با آنچه به آن می رسیم، اطاعت کنیم از دایره تعبد و بندگی خارج می شویم. از طرف دیگر هرگونه تعطیل کردن نقش عقل در انجام اعمال خطر درغلطیدن به خرافات و کژی ها را بدنبال دارد.

حال ببینیم این امر تا چه حد درست است. برخی از مخلوقات خداوند جبر بر آنها حاکم است و جز قضای الهی کاری نمی توانند بکنند. این تنها انسان است که از نعمت اختیار برخوردار است و می تواند از برخی اوامر تشریحی الهی سرپیچی کند. بدیهی است دسته اول را نمی توان بنده دانست. در دسته دوم فقط آنهایی را می توان بنده نامید که بطور کامل دل در فرمان الهی داشته و بر آن اساس زندگی کنند. لازمه اختیار، درک قدرت مداوم بر سرپیچی است، و بنده کسی است که با اینکه همواره می اندیشد که می تواند سرپیچی کند اما کاملا آگاه است که بندگی را پذیرفته است. پس لازمه بندگی، آگاهی داشتن و توجه کردن به توان سرپیچی و انتخاب بندگی است.

این امر نشان می دهد بندگی فقط وقتی محقق می شود که پای تعقل و اندیشه عمیق پیش بیاید. به همین جهت لازمه تعبد تعقل است. اما این می تواند بهانه ای باشد تا برخی عقول سرکشی کنند و بندگی را رفته رفته با ملاحظات فردی مخدوش کرده و خود را در مقابل دستوره های خداوند صاحب نظر بدانند. درحالی که چنین نیست. ذیلا مواردی که فقط در آن موارد عقل لازمه تعبد است بیان می گردد تا نه با حذف عقل، بندگی به جبر فروکاسته شود و نا با دخالت عقل بندگی بی معنا شود:

۱- فقط وقتی بندگی ارزشمند است که انسان با تعقل به این برسد که باید بنده خداوند باشد و هرچه او می گوید آویزه گوشش کند. این درک کامل عقل از لزوم تعبد نسبت به خداوند، تازه راه را بر

پذیرش عاقلانه بندگی باز می کند و قبل از آن، هرگونه اطاعت کورکورانه ارزش بندگی را ندارد. سیرو سلوک عقلی برای پذیرش بندگی، مقدمه ضروری بندگی است.

عوامل بسیاری همچون برانگیختگی عاطفی یا تبعیت بی مبنا از پیشینیان یا همنوایی اجتماعی یا اوهام و خیالات می تواند اطاعت کورکورانه و تبعیت محض را رقم بزند. اینگونه اطاعتها با اینکه تبعیت محض است اما بندگی نیست. قرآن انواع اینگونه پرستش ها را فقط بدلیل مخالفت با عقل رد می کند و تمامی سعیش این است که بشر را از اینگونه بردگی ها برهاند و با پیش کشیدن عقل بگوید فقط آنچه عاقلانه است شایستگی عبادت و بندگی را دارد.

در مقام تربیت دانش آموزان باید بنیادهای عقلی بندگی را درخور فهم دانش آموز استوار کرد. همچون آموزه های قرآن، باید عوامل دیگر را که فردی را به پذیرش بندگی وامی دارد رفته رفته کم رنگ کرد و قوت عقلی پذیرش بندگی را افزود. یکی از آسیب های غیر عقلانی اطاعت کردن همان است که دیده می شود تقید های دینی دانش آموزان در بزرگسالی رنگ می بازد و می شود مادر بزرگ چادری، مادر مانتو روسری یا بدحجاب و دختر بی حجاب. مشکل در مادر بزرگی است که نمی داند چرا باید بندگی کند و دیندار بودن خود را وامدار انواع بهانه های دیگر بدست آورده است که امری سست و ناپایدار خواهد بود.

مربی باید با روش های تربیتی درست، تفکر عمیق را در متربی احیا کند و بگذارد که خود بفهمد و عاقلانه بر این باور برسد که باید بندگی را بپذیرد. از آنجا که دانش آموز به اقتضای سنش به شدت تمایل دارد که با احساسات خود باوری را بپذیرد لذا کار مربی ساده نخواهد بود. مربی باید در یک فرایند مدت دار این تعقل را بر انگیزاند تا بالاخره دانش آموز فارغ از دوستان و خانواده و محیط، زندگی بنده وار را نسبت به خداند عمیقا عاقلانه بپذیرد. دشواری کار مربی نباید او را به روش های نا پایدار دیگر بکشاند.

۲- پس از درک ضرورت تبعیت از خداوند برای داشتن بهترین زندگی، انسان باید پیروی از دستورهای خداوند را بنده وار در برنامه خود قرار دهد. در این مرحله بنده باید خود را ملزم به تمام معنا در برابر اوامر الهی بداند. اینگونه تعبد معنا پیدا می کند.

۳- پس از پذیرش عاقلانه بندگی حال باید بداند چگونه می تواند رسم بندگی را بجا آورد. یعنی باید بیندیشد که چگونه می تواند به دستورهای خداوند برسد که بر آنها گردن نهد. عقل در این مرحله نیز نقش مهمی را بازی می کند. لذا عقل باید فرایند رسیدن به فرمان الهی را به دقت بررسی کند تا اطمینان یابد دستوری واقعا از جانب خداوند آمده است.

۴- عقل باید در فهم محتوای دستور خداوند دخالت کند و با ابزارهای عقلی به این نتیجه برسد که مقصود خداوند از عبارت فرمانی اش چه بوده است. تا داعش نشود.

۵- عقل باید در درک نسبت دستورهای متعدد الهی به فهم درستی برسد تا تمامی آنها را در یک مجموعه منسجم به اجرا درآورد و اجرای یک دستور دیگر را ملغی نکند.

۶- عقل باید در درک شرایط محیطی بسیار متفاوت مردم بتواند مصداقهای انجام دستورات الهی را نشان دهد.

۷- عقل بر اساس تعبدی که به اوامر الهی پیدا کرده است (و آن نیز خود عقل به تعبد محض حکم می کند) وقتی توانست با ابزارهای خود بفهمد و به نتیجه برسد که محتوای دستور الهی چیست در این مرحله دوباره حکم به پیروی محض از دستور فهمیده شده از جانب خداوند می کند.

۸- اما در زمان اجرای یک دستور الهی وقتی شرایط به گونه ای باشد که برای یک اقدام اجتماعی یا سیاسی نیاز به رهبری اجرائی باشد مخصوصاً در زمان جنگ یا مبارزه اجتماعی، عقل حکم می کند که از لحاظ تاکتیکی در هنگامه اجرا و مبارزه از هرجهت تابع فرمانده عملیات باشد. این نیز تعبدی ضروری و تاکتیکی است که هرگونه تمرد از آن از جانب عقل مردود است. مثل دستور امام صادق علیه السلام به فردی که ادعای همراهی خود و بسیاری از دوستانش را با ایشان برای مبارزه اجتماعی برای ایجاد حاکمیت الهی به رهبری امام صادق علیه السلام می کرد و در مقابل فرمان ایشان مبنی بر رفتن درون تنور آتشین خودداری کرد. اما این آزمایش برای آن بود که نشان دهند که در هنگامه اقدام اجتماعی و مبارزاتی، تبعیت بی چون و چرای تاکتیکی از رهبری صالح، ضرورتی عقلی است که تعبد فرد را نسبت به اجرای اوامر الهی نشان می دهد.

پس عقل در سه مرحله اصلی لازمه تعبد محض الوهی است. اول، پذیرش تعبد؛ دوم، درک محتوای اوامری که باید بنده وار انجام دهد؛ و سه، درک ضرورت تبعیت تاکتیکی از رهبری یک اقدام اجتماعی و بندگی و پذیرش بی چون و چرای اوامر او در هنگامه انجام یک فعالیت جمعی (حتی اگر نحوه اقدام، نتواند عقل را به انجام آن مجاب کند)

در نتیجه اولاً، عقل پس از درک لزوم تعبد نسبت به خداوند نمی تواند نسبت به چرائی اوامر الهی برای تبعیت عملی از دستورات، دخالت کند. ثانیاً، اگر عقل روش منطقی برای درک محتوای اوامر الهی در شرایط خاص را بخوبی بکار بندد پس از آن نمی تواند از نتیجه ای که از محتوای پیام الهی بدست آورده است استنکاف کند و اجرای امر الهی به دست آمده را مورد تردید قرار دهد. ثالثاً، عقل نمی تواند دستورهای تاکتیکی را که رهبری یک اقدام اجتماعی لازم می بیند مورد سوال قرار دهد؛ به شرط آن که رهبری صلاحیت دار آن اقدام، و جهت گیری الهی اقدام، برای عقل مسلم شده باشد.